

سلفی‌گری دیرینه و نوین

جعفر سبحانی

علیرضا سبحانی^۱

چکیده:

مقاله حاضر به تبیین معنای صحیح قرن و سلف پرداخته و در ضمن آن به برخی از شبهات ابن تیمیه و پیروان او پاسخ گفته است. مقصود از قرن در اصطلاح قرآن، جمعی از انسان‌ها هستند که در شرایط خاصی از نظر دین یا فرهنگ و یا سیاست زندگی کرده و با هم قدر مشترکی دارند. براین اساس مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قرن در حدیث «خیر القرون» نیز عصری است که اسلام در آن طلوع و گسترش یافت. ابن تیمیه و پیروان او، با اخذ معنای جدید قرن (به معنای صد سال) ملاک حق و باطل را رفتار و گفتار مسلمین صدر اسلام دانسته و برای اعصار پس از آن حجیتی قائل نیستند. این در حالی است که اولاً معنای قرن در اصطلاح قرآن مقید به زمان خاصی نیست. ثانیاً مسلمین صدر اسلام دارای مشرب‌ها و روش‌های مختلفی بودند که نمی‌توان به همه آنها مراجعه نمود.

واژه‌های کلیدی: قرن، سلف، سلفی‌گری، خیر القرون، ابن تیمیه، تکفیر.

۱. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم.

* دریافت: ۹۲/۵/۲۰ تایید: ۹۲/۵/۳۰.

** رایانامه: kalameslami@gmail.com

مقدمه

در آغاز قرن چهاردهم، شادروان سید جمال‌الدین اسدآبادی (م ۱۳۱۶) و شاگرد با وفای وی عبده (م ۱۳۲۳) روشنفکران مصر را به پیروی از مسلمانان دیرینه دعوت نمودند، تا گفتار و رفتار آنان را اسوه و الگو قرار دهند. در چنین برهه‌ای، واژه سلفی و سلفی‌گری به مطبوعات و رسانه‌ها راه یافت. اخیراً نیز در کشورهای عربی مذهبی با همین عنوان مطرح می‌باشد.

در این مقاله کوشش بر آن است که ریشه سلفی‌گری تبیین گردیده و این نکته مورد بررسی قرار گیرد که: آیا سلفی‌گری می‌تواند به عنوان یک مذهب - اعم از عقیدتی و فقهی - مطرح گردد؟

سلف در لغت

سلف در لغت به معنی وابستگان و خویشانی است که پیش‌تر از شخص در گذشته‌اند. در اصطلاح فقهی نیز مقصود از سلف، نوعی داد و ستد است که در آن، خریدار، ثمن را قبلاً می‌پردازد تا جنس مورد معامله را در وقت معین دریافت کند (بیع سلفی) (طریحی، ۱۴۰۸، ۲: ۴۰۱).

بر اساس برخی از مذاهب فقهی، در نماز میت گفته شود: «واجعله لنا سلفاً؛ این میت را به عنوان ثمن از ما بپذیر و در برابر آن برای ما پاداشی در آخرت عطا فرما» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳، ۲: ۳۹۰).

در کافی منقول است که به هنگام احتضار مؤمن، در عالم معنی به او گفته می‌شود:

«أما الذی کنت ترجوه فقد أدرکتہ ابشر بالسلف الصالح مرافقه رسول الله وعلی و فاطمه، ثم تُسلّ نفسه سلفاً رفیقاً؛ آن چه که به آن، امید داشتی به آن رسیده‌ای، بشارت باد به تو به سلف صالح - یعنی - همنشینی با رسول خدا و علی و فاطمه علیهم‌السلام، آنگاه جان او به آرامی گرفته می‌شود (کلینی، ۱۴۰۱، ۳: ۱۲۸).

از لسان العرب استفاده می‌شود که سلف بر جمعیت پیشین گفته می‌شود، هر چند از بستگان انسان نباشند، و در عین حال نوعی مشابهت در میان آن دو باشد، به گواه آیه «فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ» «آنها را پیشگامان - در عذاب - و عبرتی

برای دیگران قرار دادیم» (زخرف: ۵۶)؛ ولی در عین حال، اعتراف دارد که اگر واژه سلف به رجل اضافه شود به نیاکان او گفته می‌شود (ابن‌منظور، ۱۴۰۸، ج ۶: ۳۰). نتیجه اینکه که سلف در لغت به معنی پیشگامانی است که به نوعی با انسان پیوند داشته و یا از بستگان خاص او به شمار روند، و در اصطلاح فقهی، آنگاه که ثمن پیش‌تر پرداخت شود و مثن در وقت دیگر تحویل گردد، معامله سلف نامیده می‌شود.

سلفی در اصطلاح امروز

سلفی در عصر حاضر به پیروان احمد بن حنبل (۱۸۶-۲۴۱) گفته می‌شود. ابن‌حنبل یکی از شخصیت‌هایی است که از سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دفاع نمود و به آنچه که صحابه و تابعان بر آن بودند، تمسک جست و به آراء و افکاری که پس از آنان پدید آمده بود، اعتنا نکرد و در این راه از جانب برخی از خلفای عباسی آزار دید، اما استقامت ورزید و شکیبایی پیشه نمود (محبوب، بی‌تا، ۲۹: ۵۰۳).

بنابراین تعریف، سلفی‌های امروز از پیروان احمد بن حنبل به شمار می‌روند، از آن نظر که وی در عقیده و شریعت، از روش صحابه و تابعان، پیروی می‌کرد. کتاب «السنه» که تألیف فرزند احمد حنبل و حاوی افکار و آراء و سنت‌های پیشینیان است، گویا جملگی مطالب کتاب را از پدر گرفته است. بنابراین، آرا و افکار و روایات احمد بن حنبل، وسیله‌ای برای شناخت روش صحابه و تابعان و تابع تابعان به شمار می‌رود.

دلیل آنان بر این تخصیص

از بیانات احمد بن تیمیه (م ۷۶۲) که مدعی پیروی از سلف بود، استفاده می‌شود که برای بازشناسی حق از باطل و سره از ناسره، باید به آنچه که مسلمانان در سه قرن نخست اسلام بدان معتقد بوده و عمل می‌کردند، رجوع نمود. گویا هر چه در سپید سال نخست در بین مسلمانان رایج و حاکم بود، برحق بوده و آنچه که بعد از این سه قرن پدید آمده است، از اعتبار ساقط است.

محمد بن نسیب رفاعی، سلفی معاصر در کتاب «التوصل الی حقیقة التوسل»، خود را چنین معرفی می‌کند: «مؤسس الدعوة السلفية وخادمها» و به آن افتخار می‌ورزد و در این مورد، رجزخوانی کرده و می‌گوید: «وکلّ خیر فی اتباع من سلف وکل شرّ فی اتباع من خلف» (رفاعی، ۱۳۹۴). از نظر او محور حق و باطل، سیره و روش

«سلف» است و فساد و جهل و ضلالت در پیروی از جانشینان آنان است. بنابراین آنچه که در سیصد سال نخست رخ داده، بر حق است و آنچه که بعد از آن رخ داده، جملگی باطل است.

آنان بر این مدعای خود به حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، استدلال می‌کنند که آن حضرت فرمود:

خیر الناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم یجیء أقوام تسبق شهادة أحدهم یمینه و یمینه شهادته؛ بهترین مردم، مردم زمان من هستند، سپس گروهی که پس از آنان می‌آیند، آنگاه کسانی که در مرتبه بعدی هستند، سپس مردمی می‌آیند که شهادت و سوگند آنان ارزشی ندارد و ارزش هر یک کمتر از دیگری است (بخاری، ۱۳۱۴: ۶۳۷).

در حدیث دیگری می‌خوانیم:

خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، قال عمران: لا أدری أذكر النبی صلی الله علیه و آله بعد قرنین أو ثلاثة، قال النبی: إن بعدکم قوماً یخونون ولا یؤتمنون و یشهدون ولا یتشهدون و ینذرون ولا یفون و یظهر فیهم السمن؛ بهترین شما قرن من، سپس آنان که پشت سر می‌آیند، سپس گروهی پس از آنان هستند. عمران می‌گوید: نمی‌دانم پیامبر صلی الله علیه و آله دو قرن را یادآور شد یا سه قرن، ولی فرمود: پس از شما گروهی می‌آیند که خیانت می‌ورزند و امین نیستند، گواهی می‌دهند ولی گواهی آنان پذیرفته نمی‌شود. نذر می‌کنند ولی به آن وفا نمی‌کنند، تن‌پروری در میان آنان فراوان می‌شود (همان: ۶۳۷).

اکنون باید دید چگونه سلفی‌های دیرین و نوین با این حدیث بر صداقت و پاکی مسلمانان سه سده نخست و بر بی‌اعتباری گروه‌های بعدی استدلال می‌کنند.

ابن حجر قرن را به معنی زمان گرفته است و معتقد است آخرین فرد از طبقه سوم (تابعان تابعین) در سال ۲۲۰ درگذشته است. و این مقدار زمان بهترین زمان هاست و پس از آن بدعت‌ها آشکار شد. معتزله آزاد گشتند، فلاسفه سربلند کردند و محدثان مورد امتحان قرار گرفتند و پیوسته این فروگاهش تا زمان ما جریان دارد (ابن حجر، بی تا، ۷: ۶).

از نظر ابن حجر، مقیاس در صدق واژه «قرن» بر یک جمع، زندگی آنان در یک زمان معین است که از نظر زمان‌بندی می‌تواند صد و یا کمی کمتر از آن باشد، در حالی که از نظر قرآن، مقیاس در صدق این واژه بر هر گروهی، چیز دیگری است. توضیح اینک، واژه «قرن» به صورت مفرد، پنج بار و به صیغه جمع سیزده بار در سوره‌های مختلف قرآن، وارد شده است.^۱

دقت در مفاد این آیات، ثابت می‌کند که واژه «قرن» بسان «اقتران» به معنی نزدیکی و همراهی است و ملاک در صدق آن، بر هر گروهی وجود یک رابطه فرهنگی یا حکومتی و یا عقیدتی در میان آنان است تا روزی که منقرض شوند. در این صورت چه بسا ممکن است زمان زیست گروه متجاوز از چند صد سال و چه بسا ممکن است کمتر از صد سال باشد. بنابراین «فراعنه»، ملوک سبا، سلاطین کلد و آشور، و قیصرهای روم، هر یک از نظر قرآن، قرنی محسوب می‌شوند که چه بسا زندگی آن اقوام، بالاتر از چند صد سال بوده است. گواه ما بر این تفسیر، آیه ﴿وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا﴾ (فرقان: ۳۸) است.

اقوام عاد، ثمود، و ... که در آیه آمده‌اند هر یک قرنی محسوب شده‌اند، در حالی که زمان زندگی آنها محدود به حدّ مشخصی به نام صد سال یا کمتر از آن نبوده است.

اتفاقاً برخی از لغویین نیز با این تفسیر موافقت می‌کنند. ابن منظور می‌نویسد: «قرن»، امتی پس از امت است. آنگاه از «زهری» نقل می‌کند: قرن امتی است که در میان آنان، پیامبری ظاهر شده یا در میان آنان دانشمند سرشناسی وجود داشته باشد (ابن منظور، ۱۴۰۸، ۱۳: ۳۳۳).

شاعری عرب‌زبان نیز می‌گوید: إذا ذهب القرنُ الذی أنتَ فیهمُ و خَلَفْتَ فی قرن فأنْتَ غریب؛ اگر کسی که تو در میان آنان می‌زیستی از میان برود و نسل دیگری جایگزین آنان شود، تو در میان آنان غریبی.

۱. درباره واژه مفرد به سوره‌های انعام، آیه ۶؛ مریم آیه ۷۴؛ مریم آیه ۹۸؛ ص آیه ۳؛ ق آیه ۳۶؛ انعام آیه ۶ و مؤمنون آیه ۳۱ مراجعه شود. درباره واژه جمع به یونس آیه ۳؛ هود آیه ۱۶؛ اسراء، آیه ۱۷؛ طه آیه ۵۱ و ۱۲۸؛ قصص آیه ۴۳ و ۷۸؛ سجده آیه ۲۶؛ یس آیه ۳۱؛ احقاف آیه ۱۷؛ مؤمنون، آیه ۴۲؛ فرقان آیه ۳۸ و قصص آیه ۴۵ مراجعه فرمایید.

آنچه که ازهری گفته، درست مطابق قرآن است. مفهوم قرآنی «قرن» عبارت است از جمعی که با پیوندی خاص، و به تعبیر علمی با رابطه‌ای خاص کنار هم زندگی کنند. این رابطه گاهی دین و گاهی حکومت و احیاناً وجود پیامبر و یا دانشمندی است که به آن جمع، وحدت می‌بخشد.

در پرتو این بیان، حدیث مزبور بر فرض صحت- بر فضیلت سه گروه گواهی می‌دهد که رابطه خاصی بر آنها حاکم بود، که در کنار یکدیگر به نوعی می‌زیسته‌اند و اما مدت هر یک از آن گروه‌ها چه اندازه است، قرآن و حدیث درباره آن سالکت است. حاصل اینک:

۱. قرن به معنی صد سال نیست، بلکه به معنی نسلی است که نوعی وحدت اعتباری بر آنها حاکم بوده و دارای فرهنگ و یا حکومت و دین واحدی باشند. در این صورت چند نسل آنان یک قرن حساب می‌شود، مانند فراعنه یا امت‌هایی که زیر سلطه افرادی خاص بوده‌اند، مثلاً قرن ایوبی‌ها، یا قرن اموی‌ها و عباسی‌ها و... به عبارت دیگر، قرن جمعیتی است که با هم یک رابطه و پیوند فرهنگی، اقتصادی یا سیاسی یا حکومتی داشته باشند و ناظر به صد سال و کمتر یا بیشتر نیست. آری در اصطلاح امروز، قرن به صد سال گفته می‌شود و می‌گویند فعلاً قرن بیست و یکم میلادی یا قرن پانزدهم اسلامی است.

۲. مقصود از گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «خیر الناس قرنی»، یا «خیرکم قرنی» جمعیتی است که با حضرتش می‌زیستند و وجود آن حضرت در میان آنان، باعث وحدت آنان شده و با درگذشت ایشان، این قرن سپری می‌شود. آن‌گاه نوبت گروه دوم می‌رسد که فرمود: «ثم الذین یلونهم»، احتمال دارد مقصود از آن دوران خلافت باشد که با صلح امام حسن علیه السلام به پایان رسید. ولی مقصود از گروه سوم چندان روشن نیست. بنابراین، تفسیر گروه دوم به تابعان و گروه سوم به تابعان تابعان، تفسیر بی‌دلیلی است که نمی‌توان آن را تفسیر صحیح شمرد.

۳. سلّمنا که مقصود از سه گروه، همان «صحابه»، «تابعان» و «تابعان تابعان» باشد، اما این بر دوره سیصد سال تطبیق نمی‌کند، بلکه در ۲۲۰ پایان می‌پذیرد. افزون بر آن، مقصود از بهترین بودن زمان، این است که در این عصر، فتوحات اسلامی رخ می‌دهد و مردم جهان با دین اسلام آشنا می‌شوند. از این جهت این دوره‌ها بهترین دوره شمرده شده است. این مطلب غیر از آن است که عقاید و رفتار مردم این سه عصر، ملاک حق و باطل است.

بنابراین که سلف و خلف از نظر محوریت برای حق و باطل یکسان می‌باشند، وجود یک عقیده و یک رفتار در سه قرن، نشانه حق و وجود آن در سه قرن بعدی نشانه بطلان نیست، بلکه حق و باطل را باید از جای دیگر شناخت. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرجع حق و باطل را مشخص فرموده است، آن‌گاه که می‌فرماید: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي، فَمَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا»^۱. بنابراین باید صحیح و ناصحیح در کتاب خدا، و سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که از طریق عترت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نقل می‌شود، شناخت.

تقسیم بی‌ملاک

توصیف سلف به صلاح و توصیف خلف به ضد آن، که می‌گویند سلف صالح یا خلف طالح، چیزی است که از این روایت استفاده نمی‌شود. علاوه بر آن با ظاهر قرآن، سازگار نیست. قرآن همه امت اسلامی را به یک معنا می‌ستاید و می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ

أَمَّنْ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ شما بهترین امتی

هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب، ایمان آورند، به سود آنها است ولی عده کمی از آنها با ایمانند و اکثر آنها فاسق و نافرمان هستند (آل عمران: ۱۱۰).

خطاب در جمله «کنتم» به همه مسلمانان جهان تا روز رستاخیز است و این نوع خطاب بسان خطاب مؤلفان است که مردم همه اعصار را دربرمی‌گیرد.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا

وَمَا جَعَلْنَا الْقَبِيلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ إِنْ

كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنْ اللَّهُ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ

رَحِيمٌ﴾ همان طور که قبله شما میانه است، خود شما را نیز امت میانه‌ای قرار

دادیم تا امت نمونه‌ای برای مردم باشید و پیامبر هم فرد نمونه‌ای برای شما باشد.

ما آن قبله‌ای را که قبلاً بر آن بودی - بیت‌المقدس - را تنها برای این قرار دادیم

۱. حدیث متواتری است که نیازمند ارائه مدرک نیست.

که افرادی که از پیامبر پیروی می‌کنند، از آنها که به جاهلیت باز می‌گردند، مشخص شوند. اگر چه این کار جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده دشوار بود، و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی‌کند و خداوند نسبت به مردم، رحیم و مهربان است (بقره: ۱۴۳).

بنابراین، امت اسلامی، اعم از سلف و خلف، زیر یک چتر قرار گرفته‌اند و همگان «بهترین مردم» و یا امت وسط معرفی شده‌اند. تفکیک و صف‌بندی بین دو گروه بر خلاف آیات پیشین و دیگر آیه‌هاست، هیچ‌گاه زمان نمی‌تواند ملاک حق و باطل باشد.

آیا سلفی‌گری مذهب است؟

مذهب، در اصطلاح متکلمان و فقیهان مجموعه اصول و فروعی است که افراد به آن، دعوت می‌شوند و گاهی فقط به وجود یکی اکتفا کرده و از دیگری چشم می‌پوشند. مثلاً می‌گویند فلائی در اصول و عقاید، «اشعری» است و در فقه «حنفی» است. در هر حال، مذهب عقیدتی باشد یا فقهی، مجموعه یکپارچه از هر یک را مذهب می‌نامند. مثلاً اصولی را که ابوالحسن اشعری در کتاب «مذاهب الاسلامیین و اختلاف المصلین» آورده، «مذهب اشعری»، و فقهی که شافعی در کتاب «الامم» آورده را مذهب شافعی می‌نامند.

اکنون سؤال می‌شود آیا سلفی‌گری می‌تواند به صورت مستقل، مذهبی باشد که مردم را در اصول و فروع بدان دعوت کنیم؟ پاسخ این سؤال منفی است، زیرا مردم این سه قرن، مکتب واحدی در اصول و فروع نداشته‌اند، بلکه این سه قرن، مملو از آرا و عقاید گوناگون و مکتب‌های مختلف کلامی و فقهی است که نمی‌توان مجموع را یک مکتب اصولی و یا فقهی شمرد، بلکه در این سه قرن، مکاتب عقیدتی و فقهی فراوانی پرورش یافته که ضد یکدیگر می‌باشند.

در اینجا انگشت روی محدثان می‌گذاریم که سلفی‌ها روی آنان تکیه می‌کنند و احمد بن حنبل را نماینده آنان می‌دانند.

عبدالرحمن سیوطی (م ۹۱۱) در کتاب ارزشمند خود، به نام «تدریب الراوی» می‌نویسد محدثان در این سه قرن یک دست نبوده‌اند، بلکه از مکتب‌های گوناگونی پیروی می‌نمودند. در ادامه به صورت موجز، به نام برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

۱. گروه مرجئه

مرجئه کسانی بودند که می‌گفتند ایمان برای نجات کافی است و عمل چندان اهمیتی ندارد. به تعبیر علمی «قدموا الایمان وأخروا العمل». سپس ۱۳ نفر از آنان را

نام می‌برد، مانند ابراهیم بن طهمان، ایوب بن عائد الطائی، زر بن عبدالله المرهبی، شبابه سوار و...

۲. نواصب

نواصب گروهی هستند که دشمنی حضرت علی علیه السلام را در دل می‌پروراند و گاهی هم نسبت به ساحت قدسی حضرتش جسارت می‌کنند. سیوطی، سپس ۷ نفر از آنان را نام می‌برد، مانند: اسحاق بن سوید العدوی، بهز بن اسد، حریز بن عثمان، و...

۳. محدثان شیعه

مقصود از آنان کسانی هستند که حضرت علی علیه السلام را برتر از عثمان دانسته و یا بر کلیه خلفا برتری می‌بخشند و احیاناً به خلافت بلافصل او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معتقدند. وجه جامع این افراد، برتری بخشیدن به حضرت علی علیه السلام است. سیوطی سپس ۲۴۰ نفر از آنان را نام می‌برد مانند: اسماعیل بن ابان، اسماعیل بن زکریا خلقانی، جریر بن عبدالحمید، ابان بن تغلب کوفی و...

۴. قدریه

مقصود از قدریه در اصطلاح امثال سیوطی، کسانی هستند که قائل به اختیار بوده و شر را از جانب بندگان می‌دانند. سیوطی سپس ۳۰ نفر از آنان را نام می‌برد. از قبیل: ثور بن زید مدنی، ثور بن یزید حمصی، حسان بن عطیه محاربی، حسن بن ذکوان و...

۵. جهمیبه

گروهی هستند که صفات خدا را نفی کرده و قائل به خلق قرآن می‌باشند. سیوطی از جمله ایشان بشر بن سری را نام می‌برد.

۶. خوارج

خوارج کسانی هستند که با تحکیم در صفین مخالفند و در حقیقت از حضرت علی علیه السلام و خلیفه عثمان تبرّی می‌جویند. سیوطی از جمله ایشان به عکرمه مولی بن عباس و ولید بن کثیر اشاره می‌کند.

۷. واقفه

کسانی که در مسأله «خلق قرآن»، توقف نموده و هیچ یک از دو طرف حمایت نکردند، علی بن ابی هاشم از آنهاست.

۸. قعدیه

گروهی جدا شده از خوارجند که خروج بر حاکمان وقت را جایز می‌دانند، اما عملاً در آن شرکت نمی‌کنند (ن.ک. سیوطی، ۱۴۰۹، ۱: ۳۲۸-۳۲۹).

اکنون اگر بنا باشد فردی به سلف مراجعه کند، باید به کدام یک از آنها که دارای مکتب‌های گوناگون کلامی و فقهی هستند رجوع کند؟! ممکن است در پاسخ گفته شود: به احمد بن حنبل و آرای کلامی و فقهی او مراجعه می‌گردد! در این صورت باید گفت که آنان بافته خود را و اتابیده‌اند و از ادعای خود، دست برداشته‌اند، و در میان این گروه‌ها، یک نفر را به عنوان پیشوا برگزیده‌اند، اما دیگر محدثان را از اعتبار انداخته‌اند و در حقیقت این نوع سلفی‌گری، انکار سلفی‌گری است.

فقدان روش واحد در استنباط احکام

بررسی‌های پیشین به روشنی ثابت کرد سلفی‌گری مذهب خاص و ویژه‌ای نیست تا خلف در اصول و فروع از آن پیروی کند، بلکه در این سیصد سال که از نظر سلفیان از قداست بالایی برخوردار است، مذاهب گوناگونی در دو قلمرو عقیده و فقه پدید آمده، که شایسته است نام آن زمان را زمان پیدایش مذاهب و جوشش آراء نامید، که با مطالعه کتاب «مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین» به گوشه‌ای از این تضارب آرا و عقاید پی می‌بریم. حتی اگر بخواهیم به اسامی دارندگان این مذاهب عقیدتی و فقهی اشاره کنیم، صفحات متعددی را باید به این کار اختصاص دهیم، لذا خواننده گرامی را به مطالعه این کتاب سفارش می‌کنیم.

اکنون سخن در جای دیگر است و آن تبیین یکی از علل پیدایش فزون از حد مذاهب فقهی در این سه سده است.

پیروی از نص یا پیروی از رأی؟

پس از درگذشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، دو روش متضاد در میان صحابه و سپس در میان تابعان و دیگران پدید آمد که نتیجه هر روش با روش دیگر، کاملاً در تضاد است. گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله، در تبیین احکام، از نصوص قرآن و سنت پیامبر بیرون نرفتند و نامورترین رجال این گروه، حضرت علی رضی الله عنه و شاگرد باوفای حضرتش، عبدالله بن عباس از صحابه و سعید بن مسیب و عامر بن شراحیل معروف به شعبی از تابعان هستند. حتی فرد اخیر می‌گوید:

آنچه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است، باید آن را گرفت و غیر آن را باید در زباله‌دان ریخت (ابن‌قیم‌جوزی، ۱۹۷۳، ۱: ۵۷ و ۶۲).

در برابر این گروه، گروهی مصلحت‌گرا، پیروان رأی هستند که با یک رشته محاسبات فتوا داده، مصلحت‌اندیشی را بر نص الهی مقدم داشتند. پیشوای آنان، عمر

بن خطاب است که در مواردی، رأی را بر نص ترجیح داده است. در ذیل برخی از نمونه‌های آن را متذکر می‌شویم:

۱. در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خلیفه نخست و دو سال از خلافت عمر، سه طلاقه کردن زن، یک طلاق حساب می‌شد، ولی عمر بن خطاب، روی مصلحت‌اندیشی، فتوا داد که باید همان سه طلاق را امضا کنیم، تا آنها از این خلاف‌ها انجام ندهند. (مسلم، بی‌تا، ۴: ۱۸۴).

۲. ازدواج موقت و حج تمتع از طرف عمر، تحریم شد و این دو تحریم غوغایی در میان صحابه پیامبر آفرید. (همان، کتاب النکاح، باب سوم: ح ۳).

عمر در یکی از خطبه‌های خود گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وأنا أنهی عنهما وأعاقب علیهما» (جصاص، ۱۳۳۵، ۲: ۱۵۲؛ بیهقی، ۱۳۴۴، ۷: ۲۰۶). ما درباره این دو تحریم، بیش از این سخن نمی‌گوییم، زیرا بنابر اختصار است. در میان تابعان این دو روش به اوج خود رسید. ابوحنیفه (۸۰-۱۵۰) به خاطر کم بودن احادیث صحیح در نزد او، قاعده‌های قیاس و استحسان را به بالاترین وجه پایه فقه خود قرار داد، در حالی که شافعی (۱۵۰-۲۰۴) قیاس را پذیرفته، ولی درباره استحسان می‌گوید: من استحسن فقد شرع (سبحانی، ۱۳۸۵ [الف]: ۲۵۳).

ابوحنیفه، به حیل شرعی معتقد بود و بسیاری از حرام‌ها را از طریق حیل شرعی، حلال می‌کرد، تا آنجا که بخاری برای افکار ابوحنیفه بایی گشود و به نقد آنها پرداخت (بخاری، همان، ۹: ۳۲). ابوحنیفه این مطلب را با تأسیس قاعده «فتح ذرائع» انجام می‌داد، در حالی که مالک (۱۷۹) به شدت با این قاعده مخالف بود و قاعده دیگری با عنوان «سد ذرائع» را جایگزین آن کرد (شاطبی، بی‌تا، ۴: ۱۱۲).

از این بیان، نتیجه می‌گیریم که فقیهان این قرون بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله یک مذهب مشخص و معین، به گونه‌ای که اکثریت را بدان دعوت کنند، نداشتند و سردرگمی در زمینه عقاید و فروع بر آنها حاکم بوده است. در این صورت چگونه می‌توان یک میلیارد و نیم مسلمان را پیرو جمعی کنیم که با شک و تردید و تشکیک و پراکندگی، به سر برده‌اند.

در اینجا از بیان نکته‌ای ناگزیریم و آن اینکه اگر این سلف صالح به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله رجوع می‌کرد، دایره خلاف تنگ‌تر شده و از این تشکیک بیرون می‌آمدند، ولی متأسفانه سیاست بر تعقل، و مصلحت‌اندیشی بر نص چیره شد!

شکاف در میان اهل حدیث

ما درباره فقیهان مذاهب فقهی سخن نمی‌گوییم. بلکه رشته سخن را به سوی اهل حدیث می‌بریم، تا روشن شود که در آن عصر درخشان، مروّجان مکتب حدیثی، در اصول عقاید، وحدت نظر نداشتند.

ابوالحسن اشعری (۲۶۰-۳۲۴) از اعتزال بازگشت و به اهل حدیث پیوست و خود را از انصار احمد بن حنبل معرفی کرد. چرا؟ فعلاً درباره آن سخن نمی‌گوییم! تفصیل آن را می‌توانید در کتاب «بحوث فی الملل والنحل» مطالعه بفرمایید (ر.ک. سبحانی، ۱۳۸۵ [ب]، ۲: ۳۰-۳۸). وی، پس از پیوستن به اهل حدیث، کتاب «الابانه» را نوشت و اعلام کرد که عقاید اهل حدیث، در این کتاب در چند بند آمده است. در همان زمان، محمد بن جعفر طحاوی (م ۳۲۱) عقیده اهل حدیث را در کتاب خود به نام «العقیده الطحاویه» آورده است، در حالی که مؤلف آن با آنچه که اشعری در این مورد نوشته، در سیزده مسأله اختلاف دارد (سبکن، بی تا، ۳: ۳۷۶).

این اختلاف به خاطر آن است که طحاوی تحت تأثیر مکتب ابوحنیفه و دو شاگرد او ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی بوده است.

باز، در همان دوره، محمد بن محمود ماتریدی سمرقندی (م ۳۰۳) در شرق اسلامی که خود را پیروان سلف صالح معرفی می‌کند، کتابی درباره عقاید اهل حدیث نوشت و در آن در ۱۰ مسأله با اشعری مخالفت ورزید. (سبحانی، ۱۳۸۵ [ب]، ۳: ۵۶-۷۴).

با این شکاف‌های موجود در تنظیم عقاید سلف، چگونه می‌توان آن را مذهب مشخصی تلقی کرد، در حالی که هر یک از این سه نفر به اضافه آن چه که عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب «السنّة» آورده است، آهنگ‌های مختلف و کوبنده یکدیگر را دارند؟!

احیاگر روش سلفی در قرن هشتم؟!

ابن تیمیّه (۶۶۱-۷۲۸) نخستین کسی است که پس از خاموشی دعوت سلفی‌گری به احیای آن پرداخت. البته از واژه سلف صالح بهره نمی‌گیرد، ولی در اکثر موارد، رأی خود را به سلف و اهل سنت و جماعت نسبت می‌دهد و واژه سلف در کتاب او به نام «منهاج السنه» بیش از دیگر واژه‌ها به چشم می‌خورد. وی تا سال ۶۹۹ رأی خاصی نداشت، ولی از آغاز قرن هشتم با نگارش رساله «العقیده الواسطیة» شکاف عظیمی

میان اهل حدیث پدید آورد، زیرا وی خدا را با صفاتی معرفی کرد که جمهور مسلمانان بر خلاف آن هستند، و این عقاید مخالف و شاذ را می‌توان چنین برشمرد:

۱. خدا را جسمانی دانست؛
 ۲. برای خدا جهت و علو در نظر گرفت؛
 ۳. برای خدا حرکت و صعود و نزول فرض کرد؛
 ۴. فنا و پایان‌پذیری آتش دوزخ را مطرح کرد (ر.ک. سبحانی، ۱۳۹۰: ۳۱-۷۰).
- انتشار این عقاید، در میان مسلمانان شام و مصر، خشم دانشمندان غیور اسلامی را بر ضد او برانگیخت، تا این که چند بار در محکمه شرع، محکوم و زندانی شد و سرانجام، در همان زندان، درگذشت.
- اکنون باید سؤال شود که آیا این خلف صالح که می‌خواهد از سلف صالح پیروی کند، عقاید این احیاگر را بگیرد؟ فردی که امروز در کشور سعودی او را شیخ الاسلام می‌شناسند، و با کلمات او استشهد می‌کنند و گفتار او را حد فاصل بین حق و باطل می‌دانند!

ابن تیمیه و کاستن از قدر و منزلت انبیاء علیهم‌السلام

ابن تیمیه، در بسیاری از کتاب‌های خود، می‌کوشد مقام انبیا و اولیا را بسیار پایین بیاورد و بعد از درگذشت آنان، هیچ نوع مقام و کرامتی برای آنان نباشد، جز همان مقامی که برای مطلق مسلمان می‌توان قائل شد. او با سه فتوای شاذ و خلاف قاعده خود، افکار عمومی را بر ضد خود شوراند. آن سه فتوا عبارتند از: ۱. تحریم سفر برای زیارت قبر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ ۲. تحریم بنا بر روی قبور انبیا و اولیا علیهم‌السلام؛ ۳. تحریم توسل به پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله. در میان فتاوی‌ای کثیر او این سه فتوا، بسیار شکننده صف وحدت بود.

در این هنگام، برخی مانند ابن قیم و ابن کثیر، که از شاگردان او به شمار می‌روند، تحت تأثیر او قرار گرفتند، ولی اکثریت علمای اهل سنت به رد او پرداختند و قریب به هزار کتاب علیه او نگاشته شد (ر.ک. معجم المؤلفات الاسلامیه فی الرد علی بدعة الوهابیه).

در این میان، مجتهد معاصر او، سبکی (م ۷۵۶) آستین بالا زد و بهترین کتاب را در نقد وی نوشت (سبکی، ۱۳۹۰).

اگر واقعاً ابن تیمیه مدعی سلفی‌گری است، لازم است به حالات سلف خود باز گردد، در این صورت خواهد دید که سفر برای زیارت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد آنان امر مسلّمی بود، مانند سفر بلال از شام به مدینه برای زیارت آن حضرت (مزی، ۱۴۰۶، ۴: ۲۸۹).

عمر بن عبدالعزیز، افرادی را اجیر می‌کرد که از طرف او به مدینه بروند و قبر پیامبر را زیارت کنند (مثیر الغرام الی اشرف الاماکن، ۲: ۴۸۸). دور نرویم در این چهارده قرن همه مسلمانان، قبل از مناسک حج یا پس از انجام مناسک به زیارت قبر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌شتابند و احیاناً راهی را انتخاب می‌کنند - هر چند دور باشد - که به زیارت آن حضرت نائل گردند.

درباره جواز ساختن سایبان بر قبور انبیاء و اولیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام همین کافی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خانه خود به خاک سپردند و اگر ساختن بنا بر بالای قبور حرام باشد، در این صورت فرقی بین بنای قبلی و بعدی نیست (سیره حلبی، ۳: ۴۹۲).

در همان قرون ثلاثه، بسیاری از قبور امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام و صحابه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارای بنا و ساختمان بود و مردم به زیارت آنها می‌شتافتند. در این مورد به کتاب رحله ابن بطوطه و رحله ابن جبیر مراجعه شود.

شگفت از فتوای سوم اوست که توسل به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را شرک می‌داند، در حالی که قرآن مجید در مواردی فرمان می‌دهد که گناهکاران به حضور پیامبر برسند و از او درخواست دعا کنند تا او درباره آنان استغفار کند:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا

رَحِيمًا﴾ اگر آنان، هنگامی که بر خویش ستم کرده بودند پیش تو - رسول خدا - بیایند و خود، استغفار کنند و پیامبر نیز در حق آنان طلب مغفرت کند، خدا را توبه‌پذیر و رحیم می‌یابند (نساء: ۶۴).

آن‌گاه که این آیه و امثال آن (منافقین: ۵؛ یوسف: ۹۷ و ...) تلاوت می‌شود، می‌گویند این آیات، مربوط به دوران حیات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است! در حالی که آیه نخست، از اطلاق بالایی برخوردار است، هم حال حیات پیامبر و هم حال ممات حضرتش را می‌گیرد. اگر توسل به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرک باشد، باید در هر دو حالت یکسان باشد. تبعیض میان این دو حالت بر خلاف عقل فطری است. با این که بنای ما در اینجا بر

فشرده‌گویی است. حدیث صحیحی را یادآور می‌شویم که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن به فردی نابینا دستور می‌دهد که دو رکعت نماز بخواند و دعایی بکند که در آن توسل به ذات و مقام پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شده است، و این حدیث به اتفاق همه، حتی ابن تیمیّه، صحیح است:

عثمان بن حنیف می‌گوید: ان رجلاً ضریراً أتى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فقال: ادع الله أن يعافيني؟ فقال: إن شئت دعوتُ، و إن شئت صبرتَ و هو خير؟ قال: فادعُ، فأمره صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أن يتوضأ فيُحسِن وضوءَهُ و يصلِّي ركعتين و يدعو بهذا الدعاء: «اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد، نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه بك إلى ربي في حاجتي لتقضي، اللهم شفّعه فيّ». فقال ابن حنیف: «فوالله ما تفرقنا و طال بنا الحديث حتى دخل علينا كأن لم يكن به ضرر؛ نابینایی خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد، و گفت: دعا کن خدا به من شفا دهد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: اگر بخواهی دعا می‌کنم، و اگر می‌توانی صبر کن و آن بهتر است. نابینا گفت: خدا را بخوان، دعا کن! در این موقع پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: وضوی نیکو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و پس از آن چنین دعا کن: پروردگارا! من از تو مسألت می‌کنم و به سوی تو به پیامبرت «محمد» که پیامبر رحمت است روی می‌آورم. ای محمد! من به وسیله تو به پروردگارم رو آورده تا حاجتم برآورده شود. پروردگارا! شفاعت او را در حق من بپذیر. ابن حنیف می‌گوید: ما در محضر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودیم، طولی نکشید که این پیرمرد بر ما وارد شد تو گویی اصلاً نابینا نبوده است (ابن ماجه، ۱۳۷۲، ۱: ۴۴۱؛ ابن حنبل، بی تا، ۴: ۱۳۸).

شکی نیست که آن مرد نابینا از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درخواست دعا کرد، یعنی به دعای پیامبر متوسل شد، و در این گفتگویی نیست. سخن در دعایی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن نابینا تعلیم کرد. در آن دعا پیامبر به او آموزش داد که به شخص و شخصیت پیامبر متوسل شود و آن را میان خود و پروردگارش واسطه قرار دهد، تا خدا او را بیامزد. گواه بر این مطلب که در آموزش پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توسل به شخص مطرح است، جمله‌هایی است که در خود حدیث وارد شده است:

۱. «اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك». لفظ «بنبيك» متعلق به دو فعل پیش از آن است: الف: أسألك بنبيك؛ ب. أتوجه إليك بنبيك.

چه جمله‌ای روشن‌تر از این که سائل از خدا به خاطر شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال می‌کند؟! در این صورت او به شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متوسل شده و از خدا به خاطر احترام او درخواست حاجت کرده است.

۲. «محمد نبی الرحمة». این جمله روشن‌ترین گواه است که او شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که مظهر رحمت است را واسطه قرار داد.

پدیده زشت تکفیر مسلمانان

این پدیده ناهنجار بزرگترین ضربه را بر وحدت اسلامی زده و خون‌های پاکی در سایه این فتاوی بی‌اساس، ریخته شده است. در طول ۱۴ قرن، امت اسلامی با داشتن تفاوت‌ها و اختلاف‌ها همگان تحت خیمه اسلام، زندگی کرده و کسی دیگری را تکفیر نمی‌کرد، مگر آن که اصل مسلمی از اصول اسلام را انکار کند، مانند بغض اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از سوی «نواصب»، یا گروهی که به «وحدت وجود» به معنای باطل آن گرایش پیدا کرده بودند. اما این گروه سلفی صدای طبل تکفیر را به قدری بلند کرده، که میزان شرک و توحید را در اختیار خود گرفته بودند و هر که را دوست داشتند مسلمان و هر که را خوش نداشتند، کافر و مشرک می‌خواندند و در این میان، شیعه، بیش از دیگر فرق اسلامی صدمه دیده است.

اکنون نوجوانان را در اردوگاه‌ها تربیت کرده، چنان به ایشان تفهیم می‌کنند که اگر جلیقه انفجاری بپوشند و خود را در میان مردم بی‌گناه منفجر کنند، نهار خدمت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواهند بود، و اگر ماه رمضان باشد، افطار را در محضر او هستند، به این اکتفا نکرده و قاشقی هم به همراه او می‌فرستند که از آن استفاده کند!

ولی همین گروه تاکنون یک بت‌پرست، یا صهیونیست و یک محارب واقعی با اسلام و مسلمین را نکشته‌اند. من نمی‌گویم بروند آنها را بکشند، ولی می‌خواهم طرز تفکر آنان را بیان کنم که هدف آنان شیعه‌ستیزی و مبارزه با خاندان رسالت است.

اینک برای روشن شدن معیار توحید و شرک، چند روایت را از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یادآور می‌شوم تا سیمای حقیقت برای همگان آشکار شود.

۱. بَنِي الْإِسْلَامِ عَلَى خِصَالٍ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَالْجِهَادُ مَاضٍ مُنْذُ بَعَثَ رَسُولُهُ إِلَى آخِرِ عِصَابَةِ تَكُونُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ... فَلَا تَكْفُرُوهُمْ بِذَنْبٍ وَلَا تَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ بِشْرِكٍ؛ اسلام مبتنی بر چند ویژگی است: شهادت به

توحید (لااله الا الله) و شهادت بر نبوت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پذیرفتن آنچه از جانب خدا نازل شده است و اعتقاد به اینکه جهاد از ابتدای بعثت انبیاء بوده و تا آخرین گروه مسلمانان نیز خواهد بود. پس کسی را که به این ویژگی‌ها معتقد بود، به دلیل ارتکاب گناهی تکفیر نکنید و علیه او به شرک گواهی ندهید. (متقی هندی، ۱۴۰۵، ۱: ۲۹).

۲. ابوداود از نافع و او از ابن عمر نقل می‌کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: اَيُّمَا رَجُلٍ مُسْلِمٍ كَفَرَ رَجُلًا مُسْلِمًا فَإِنَّ كَانَ كَافِرًا، وَإِلَّا كَانَ هُوَ الْكَافِرُ؛ هرگاه مسلمانی، مسلمان دیگری را تکفیر کند اگر او واقعاً کافر باشد که هیچ، و گرنه خود او کافر است (ابی داود، بی تا، ۴: ۲۲۱).

۳. مسلم به نقل از نافع و او از ابن عمر روایت کرده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: إِذَا كَفَّرَ الرَّجُلُ أَخَاهُ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا؛ هرگاه مسلمانی برادر دینی‌اش را تکفیر کند، گناه این نسبت را یکی از آن دو به دوش کشیده است (مسلم، همان، ۱: ۵۶).

۴. مسلم از عبدالله بن دینار و او از ابن عمر روایت کرده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: اَيُّمَا امْرَأَةٍ قَالَتْ لِأَخِيهِ يَا كَافِرٌ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا، إِنْ كَانَ كَمَا قَالَتْ، وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيْهِ؛ اگر کسی برادر دینی‌اش را «کافر» خطاب کند، گناه این نسبت را یکی از آن دو به دوش می‌کشد، اگر راستگو باشد که هیچ، والا به خود او برمی‌گردد (مسلم، همان، ۱: ۵۷؛ ابن حنبل، همان، ۲: ۲۲ و ۶۰).

۵. بخاری در کتاب خود، در باب «گناهان، بازمانده دوران جاهلیت‌اند و هیچ کس با انجام آنها کافر نمی‌شود، مگر با شرک ورزیدن» از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت می‌کند که خطاب به فردی فرمود: «در تو آثار جاهلیت هست». خداوند نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (نساء: ۴۸).

برای شناسایی مؤمن از کافر، باید به مدارک اسلامی مراجعه کرد، تا مؤمن را از کافر، و موحد را از مشرک بازشناخت. ما در این مورد به صحیح‌ترین کتاب نزد سلفی‌ها مراجعه نموده و به آنها پاسخ می‌دهیم.

در گرم‌گرم جنگ خیبر، مرحب خیبری ترسی در دلها افکنده و ترس بر دلها حاکم بود، بالاخص آنگاه که برخی از صحابه پیامبر، به مبارزه با وی اعزام شدند، و همگی بدون نتیجه، بازگشتند. چنین وضعی بسیار ناراحت‌کننده و مایه خوشحالی

منافقان و بزذلان گشته بود. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در چنین شرایطی فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسول او را دوست دارد، و این قلعه به دست او گشوده می‌شود. فردای آن روز بسیاری پیش خود فکر می‌کردند که پیامبر پرچم را به دست آنها خواهد داد، اما ناگهان حضرت علی عَلِيٌّ را خواست و پرچم را به دست او داد و فرمود: برو، خدای به وسیله تو این دژ را می‌گشاید. حضرت علی عَلِيٌّ گام به پیش نهاد. مقداری راه رفته بود که ناگهان از همان نقطه دور فرمود تا چه حد باید با آنها نبرد کنیم؟ فرمود: تا روزی که به یگانگی خدا و رسالت پیامبر گواهی دهند در این صورت خون و مال آنان محترم می‌شود (مسلم، همان، ۷: ۱۲۱). حدیث به این مضمون در کتب اهل حدیث فراوان است (بخاری، همان، کتاب الایمان؛ ابن‌ماجه، همان، ۲: ۴۵۷).

چیزی که هست در آیین اسلام یک‌سری اصول و احکام وجود دارد که انکار آنها، مایه خروج از دین و ارتداد می‌گردد، زیرا نپذیرفتن آنها، به نفی رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باز می‌گردد، مانند: انکار وجود نماز و زکات و حج.

امروز تمام مسلمانان جهان بر اصول سه‌گانه: توحید، نبوت و معاد، وحدت کلمه دارند. بیشترین دیدگاه‌های گوناگون مربوط به مسائل کلامی است و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همگان را می‌پذیرفت، بدون اینکه از آنها موضوعات مورد نظر وهابیان را بپرسد: ۱. آیا به زیارت قبور انبیا می‌روی؟ ۲. برای اموات بنا و ساختمانی می‌سازی؟ ۳. به انبیاء و اولیاء متوسل می‌شوی؟ ۴. به خلافت و امامت خلفا عقیده‌مندی؟ و هکذا و هلمّ جرأاً!! این یک رشته مسائل نوظهوریست که به مرور زمان در میان مسلمانان پدید آمده است.

بیشترین چیزی که گروه تکفیری پیراهن عثمان کرده‌اند، مسئله سب صحابه است که قطعاً دروغ است. آنان میان بررسی تاریخ و بین سب و بدگویی فرق نمی‌گذارند.

بررسی تاریخ پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حق هر کاوشگری است که می‌خواهد واقعیات را از میان تاریخ استخراج کند. فحاشی و بدزبانی به دور از شأن یک پیرو و شیعه خاندان رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و اگر فردی چنین عملی مرتکب شد، باید در علت آن جستجو کرد. گذشته بر این، از نظر متکلمان اهل سنت خلافت و امامت از فروع دین است و در باب امر به معروف و نهی از منکر درباره آن گفتگو می‌کنند و اختلاف نظر

در مسائل فرعی یک امر رایج در میان فقیهان اسلام است (غزالی، ۱۴۰۹: ۳۲۴؛ بحرانی، بی تا: ۳۶۳؛ جرجانی، ۱۳۲۵، ۸: ۳۴۴).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

- ۱) سلف در لغت به معنای وابستگان و خویشان است و در اصطلاح فقیهان، جائی است که ثمن جلوتر پرداخته می‌شود و کالا در زمان بعد.
- ۲) قرن در لغت به ریمان تابیده شده و در اصل زمان واحد را گویند.
- ۳) در قرآن نسلی که افراد آن با هم زندگی کرده و قدر مسترکی داشتند، قرن نمایده شده‌اند.
- ۴) قرن به معنای صد سال اصطلاح جدید است. قرآن هر یک از قوم عاد و ثمود را یم قرن می‌شمارد.
- ۵) مقصود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از قرن در حدیث خیر القرون، قرنی است که در عصر پیامبر و پس از چند نسل، اسلام انتشار یافته است.
- ۶) تقسیم امت به سلف صالح و خلف طالح بر خلاف آیات قرآن است.
- ۷) سلفی‌گری مذهب نیست، چون سلف در آن سه نسل، در اصول و فروع وحدت کلمه نداشته‌اند.
- ۸) ابن تیمیه احیاگر روش سلفی‌گری در قرن هشتم نقاط ضعفی در عقاید و مقام پیامبر دارد.
- ۹) پدیده زشت تکفیر از آثار طرز تفکر ابن تیمیه است.
- ۱۰) میزان در بازشناسی موحد از مشرک به روشنی در قرآن آمده است.

فهرست منابع

- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (۱۳۸۳)؛ *النهاية فی غریب الحدیث و الاثر*، تحقیق: طاهر احمدزاوی، محمود محمد طناس، قاهرة، دار احیاء الکتب العربیة.
- ابن جوزی، ابوالفرج (۱۴۱۵)؛ *مثیر القرام الساکن الی اشرف الاماکن*، قاهرة، دارالحدیث.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (بی تا)؛ *فتح الباری فی شرح صحیح البخاری*، تحقیق: اشرف عبدالعزیز بن باز، بیروت، دارالمعرفة.
- ابن حنبل، احمد (بی تا)؛ *مسند احمد*، بیروت، دارالفکر.
- ابن ماجه، محمد بن یزید (۱۳۷۲)؛ *سنن ابن ماجه*، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقر، قاهرة، داراحیاء الکتب العربیة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸)؛ *لسان العرب*، تحقیق: علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ابن هشام (۱۳۷۵)؛ *السیرة النبویة*، قاهرة، مکتبة مصطفى البابی الحلبي و اولاده.
- ابی داود، سلیمان بن اشعث (بی تا)؛ *سنن ابی داود*، تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، بی جا، داراحیاء السنة النبویة.
- اشعری، علی بن اسماعیل (۱۴۰۰)؛ *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، تحقیق: هلموت ریتز، بی جا، دارالنشر.
- بحرانی، سید هاشم (بی تا)؛ *غایة المرام و حجة الخصام*، چاپ سنگی، بی جا، بی نا.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۲۴)؛ *صحیح البخاری*، قاهرة، دارالفکر.
- بیهقی، احمد بن حسین (۱۳۴۴)؛ *السنن الکبری*، حیدرآباد رکن، مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامیة کائنة هند.
- جرجانی، سید شریف (۱۳۲۵)؛ *شرح المواقف*، تصحیح: سید محمد بدرالدین معسانی، قاهرة، مطبعة السعادة.
- جصاص، احمد بن علی (۱۳۳۵)؛ *احکام القرآن*، بیروت، دارالکتاب العربی.
- جوزی، ابن قیم (۱۹۷۳)؛ *اعلام الموقوعین عن رب العالمین*، تحقیق: طه عبدالرؤف سعد، بیروت، دارالجيل.
- رفاعی، محمد بن نسیب (۱۳۹۴)؛ *التوصل الی حقیقة التوصل المشروع و الممنوع*، بیروت، بی نا.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۵[الف])؛ *مصادر الفقه الاسلامی و منابعه*، قم، موسسه امام صادق علیه السلام.

- سبحانی، جعفر (۱۳۸۵) [ب]؛ *بحوث فی الملل و النحل*، قم، موسسه امام صادق علیه السلام.
- سبحانی، جعفر (۱۳۹۰)؛ *ابن تیمیہ فکرًا و منهاجًا*، قم، موسسه امام صادق علیه السلام.
- سبکن، عبدالوهاب بن علی (بی تا)؛ *طبقات الشافعیہ الکبری*، تحقیق: محمود محمد طناس، عبدالفتاح محمد جلو، قاهره، داراحیاء الکتب العربیة.
- سبکی، علی بن عبدالکافی (۱۳۹۰)؛ *شفاء السقام فی زیارة خیر الانام صلی الله علیه و آله*، تحقیق: سید محمدرضا حسینی جلالی، تهران، نشر مشعر.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۹)؛ *تدریب الراوی فی شرح تقریب التواوی*، تحقیق: احمد عمر هاشم، بیروت، دارالکتب العربی.
- شاطبی، ابراهیم بن موسی (بی تا)؛ *الموافقات فی اصول الاحکام*، تحقیق: محمد خضر حسین تونسلی، قاهره، داراحیاء الکتب العربیة.
- طریحی، فخرالدین (۱۴۰۸)؛ *مجمع البحرین*، تحقیق: سید احمد حسینی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- علی، عبدالله محمد (۱۴۳۰)؛ *معجم المؤلفات الاسلامیة فی الرد علی الفرقة الموهابیة*، بی جا، مرکز الزهرا الاسلامی.
- غزالی، ابن حامد (۱۴۰۹)؛ *الاقتصاد فی الاعتقاد*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۱)؛ *الکافی*، بیروت، دارصعب.
- محجوب، فاطمه (بی تا)؛ *الموسوعة الذهبیة للعلوم الاسلامیة*، قاهره، دارالغدا العربی.
- مزی، جمال الدین یوسف (۱۴۰۶)؛ *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، تحقیق: بشار عوار معروف، بیروت، موسسه الرسالة.
- نیشابوری، مسلم بن حجاج (بی تا)؛ *صحیح مسلم*، قاهره، مکتبه محمد علی صبیح.